

می‌شوند اینجا هم پول می‌دادند تا وارد شهر شوند و آن موقع پول‌ها نقره بود.»

او می‌گوید وقتی که دختر بچه کوچکی بود پشت دیوارهای شهر باغ بود: «از کنار دروازه دیوارهای گلچین دورتادور شهر کشیده شده بود. گل را روی می می گذاشتند و دیوار می‌چیدند. این خانم من به خوبی یادش هست که دورتادور آرامگاه بی‌بی شهربان قبرستان بود و اطراف آن مقبره کوچک خاکس بود. او از روزهای جوانی‌اش می‌گوید روزهایی که با دختران هم سن و سالش و چادرهای گل‌دار رنگارنگی که بر سر داشتند از تل خاک بالا می‌رفتند و در می‌زدند و تسکینه بیگم مادر «رقیه بیگم» دو نسلی که سرایدار این امامزاده



بودند، در را باز می‌کردند تا آن‌ها برای زیارت وارد شوند.

#### ● محله‌ی چمن

بیشتر اهالی راه چمان، برای علت نام‌گذاری این محله افسانه‌ای دارند. آن‌ها می‌گویند دختری به نام «چمن» بوده که بخشی از میراث پدری‌اش را برای اهالی محله‌اش یک آب‌انبار ساخته است به نام چمن و به مرور این محله راه چمان نام گرفته است. هر چند تاریخ‌پژوهان این ادعا را قبول ندارد و چون سندی برای آن نیست، این بخش از تاریخ شفاهی را نادیده می‌گیرند، اما اهالی محله با غرور و اطمینان از دختر خیر محله‌شان حرف می‌زنند: «چمن خانم، دختر جوانی بوده هم سن و سال خود شما. این داستان برای خیلی سال قبل است. شاید ۲۰۰ سال. حالا اثری از آب‌انبار راه چمان و معدود آب‌انبارهای شخصی محله مثل «حکیم‌ها» و «آقا طبیب» نمانده است.

رحمان وفاپور ۵۸ ساله از اهالی و کاسب قدیمی این خیابان هم داستان چمن خانم را تائید می‌کند او می‌گوید: «۳۰ سال پدر بزرگم اینجا کاسب بود و ۶۰ سال پدرم و حالا هم ۳۵ سال است که خودم اینجا هستم.» هر سه نسل خواروبار فروش بودند و حتی او پدرش هم در همین محله به دنیا آمده‌اند. او که خاندانش سال‌ها در کنار این آب‌انبار کاسبی و زندگی کرده‌اند، می‌گوید کوچه‌ای بود به نام «رختشوی خانه» که مغازه قبلی مانیش آن کوچه قرار داشت: «پشت آب‌انبار راه چمن، یک رختشوی خانه بود. درست مثل رختشوی خانه‌ای که حالا در زنجان هست، فضای سبز و بزرگی بود که در آن آب روان بود و دورتادورش بر از درختان سبز و زیبا بود. زمینش سنگفرش بود. مسیر آب هم از جنس ساروج بود. بچه‌ها زیر سایه درختان بلند چتر بازی می‌کردند.» او به خوبی به خاطر دارد صبح که می‌شد خانم‌ها شست به سر می‌رفتند تا رخت‌هایشان را بشویند و تا ظهر برمی‌گشتند.

کمی بالاتر از رختشوی خانه هم کلدک بود. فضایی تپه مانند که از آن هم حالا اثری نیست و آب‌انبار و رختشوی خانه و کلدک حالا مسکونی شده‌اند و ساختمان‌های جدیدی در آن‌ها قرار دارد. از خیابان تهران قدیم می‌گوید که سطح خیابان یک متر پایین‌تر از پیاده‌رو بود.

از درختان قدیمی خیابان «طهران» که در عکس‌های عکاسان خارجی به چشم می‌خورد، دیگر خبری نیست. وفاپور می‌گوید: «پیاده‌رو پهن‌تر بود و درختان بلندی هم داشت. سطح خیابان هم یک متر پایین‌تر از الآن بود و باید دو پله بالا می‌آمدیم تا وارد پیاده‌رو شویم. از سر چهارراه سبه هم که نگاه می‌کردی دروازه تهران معلوم بود؛ اما از وقتی سطح خیابان بالاتر آمد دیگر دروازه دیده نمی‌شود.»

او که ۵۸ سال سن دارد می‌گوید وقتی که بچه بوده تنها درهای چوبی قسمت وسط دروازه باقی‌مانده بود و شب‌ها در را می‌بستند.

\*\*\*

اهالی قدیمی شاهد خوبی برای باغستان‌های بزرگ پشت دروازه شهر هستند و به خوبی روند تدریجی افزایش خودروها را به خاطر دارد. یکی از آن‌ها از دهه ۱۳۴۰ می‌گوید، روزهایی که وسط همین خیابان تاریخی خلوت بازی می‌کرده است: «هرازگاهی از دور یک کامیون پیدا می‌شد که از دروازه شهر می‌گذشت و خیابان را طی می‌کرد.» تا همین امروز که صدای بوق و سروصدا و آلودگی خودروها شهر را در محاصره گرفته است و بخش‌های زیادی از باغستان سنتی از بین رفته است و هر روز بیشتر از قبل در معرض تهدید و آسیب است.



تصویری از دروازه تهران قدیم که توسط عکاس آژانس مگنوم «اینکه موراس» در سال ۱۹۵۷ میلادی گرفته شده



محله خاستگاه مشروطه‌خواهان بزرگی بوده، او یکی از مفاخر ساکن در این محله را «میرزا حسین خباط» می‌داند، که با افرادی مثل «میرزا کوچک خان جنگلی» و «عارف قزوینی» دوستی نزدیک داشته و به مدت ۲۷ سال نزد اساتید بزرگ حوزه‌های علمیه قزوین تحصیل کرده و یکی از بزرگان مشروطه‌خواهی در کشور بوده است.

نورمحمدی می‌گوید «عارف قزوینی» و «واعظ قزوینی» مدتی در مدرسه شیخ‌الاسلام نزد او تحصیل کرده‌اند. او در نهایت به عضویت انجمن ولایتی قزوین درمی‌آید و بنیان‌گذار حزب جنگل می‌بویند و نماینده میرزا کوچک خان برای مذاکره با قوای عثمانی و آلمان بوده است. خباط، شخصیت مهمی بود که متولد محله صامغان یا همان راه چمان بوده است، او در خاطراتش به این موضوع اشاره کرده است که منزل اجدادی‌اش در زمان ساخته‌شدن راه شوشه در قزوین خراب شده است.

در باورقی این کتاب آمده که «صامغان اسم روستایی است در ۳ فرسخی قزوین، در کنار جاده تهران که فعلاً مشهور به «حصار» است؛ اما ارتباطی بین نام این محله و این روستا در جایی ثبت نشده است.

#### ● پشت دیوارهای گل چمن

رقیه چوبداری با موهای یکدست سفید که رد



بردن ماشین بخار از انزلی به تهران - عکاس صامر لشکر



راه واپور، دومین خیابان شهر قزوین در قلب راه چمان؛

# ارمغانِ فرنگ

برخلاف مظفرالدین شاه که تنها عایدی سفرهایش به فرنگ سرگرمی‌هایی در حد تیله و اسباب‌بازی و... برای خودش بود؛ اما ناصرالدین‌شاه در پس سفرهای پرهزینه‌اش به فرنگ، نمونه‌هایی از تجدد را هم به همراه آورده است. وقتی در سال ۱۲۹۶ ناصرالدین‌شاه پس از سفر دومش از فرنگ به قزوین آمد، یکی از اقدامات تجددگرایانه‌اش، صدور فرمان احداث راه شوشه قزوین- تهران بود که پیماتکار این مسیر که بعدها حاکم قزوین شد و «سعدالسلطنه» لقب گرفت، همان «آقا باقر ارباب» بود.

بخش‌های بسیاری از محله تاریخی راه چمان در جریان احداث خیابان «طهران» یا همان «راه واپور» که آخرین بخش از احداث مسیر «راه شوشه» بود، از بین رفته است. این خیابان که دروازه تهران را به میهمان‌خانه بزرگ شهر وصل می‌کرد، دومین خیابان شهر قزوین بود که پس از «خیابان دولتی» یا همان «سپه» ساخته شد. این محله با نام «صامغان» جزو ۹ محله اصلی شهر قزوین، در «تاریخ گزیده» اثر «حمدالله مستوفی» در قرن ۸ م آمده است و در سرشماری دوره قاجار در شمار ۱۶ محله شهر، با نام «راه چمان» آورده شده است و در ضلع غربی شهر و کنار «دروازه تهران» واقع شده است و در همسایگی محلات «گلپینه»، «تنورسازان» و «راه‌ری» قرار دارد.

#### نقشه کلهر

#### ● راه واپور

«سید محمد دبیر سیاقی» در کتاب «سیر تاریخی بنای شهر قزوین و بناهای آن» در مورد خیابانی که آن را امروز به نام «تهران قدیم» می‌شناسیم، نوشته است: «این خیابان ممتد از دروازه تهران تا سلامگاه شهزاده حسین (ع)، در همان زمان احداث میمان‌خانه (۱۲۹۶ ه.ق.) با وسعت دادن معبر قدیم و برداشتن برخی بناهای واقع در آن فاصله، ایجاد شده است؛ با نام خیابان «طهران» و بعدها به مناسبت ایجاد گاراژی برای اتومبیل‌های اف‌اُ ایران» در نزدیک دروازه به «راه واپور» (به اصطلاح عامه «راه وافور») به رسم گشته است.»

دیوار بلند و قدیمی ساختمانی در کنار آرامگاه بی‌بی شهربانو و در نزدیکی دروازه شهر هست که هنوز هم گاراژ اتومبیل‌های سنگین است. آرم قدیمی و بزرگی از «مرسدس بنز» بر فراز بام آن قرار دارد و حالا به بخش‌های مختلف و نمایان‌گی نام‌های تجاری متفاوت خودرو تبدیل شده است.

هر چند بعضی تاریخ‌پژوهان معتقد هستند که این دلیل ضعیفی برای نام‌گذاری است؛ چون در آن زمان خودروهای زیادی در این شهر نبودند که بخوانند برایشان تعمیرگاهی به این بزرگی بسازند. مهدی نورمحمدی اما معتقد است که احتمالاً از آنجایی که اولین خودروی خریداری شده در ایران، یک ماشین بخار بوده که از این خیابان گذشته است تا از انزلی به تهران برسد، نام آن را «واپور» گذاشته‌اند که واپور لغتی فرانسوی و به معنی بخار است.

#### ● بی‌بی شهر

در کتاب مینورد در مورد مکان دقیق امامزاده‌ی این محل آمده است: «در خیابان وافور قدیم (خیابان طهران سابق) نزدیک به دروازه و در طرف شمال خیابان، کوچه‌ای ست به نام «کوچه چمن‌آباد» که جزو محله راه چمن محسوب می‌شود. در حدود یکصد متر در شمال این کوچه در طرف راست (جانب شرقی) بقعه‌ای است به اندازه ۴ متر در ۴ متر مربع که از آجر ساخته‌شده و سقف آن طاق آجری است و از خارج آن را با آجر سفید پوشانده‌اند. در داخل بقعه صندوقی از چوب مشک است که رنگ و روغن زده‌اند و زیارت‌نامه‌ای دارد که نام صاحب بقعه در آن «شهر بانویه» بنت موسی بن جعفر (ع) ذکر شده است.»

هر چند محمدعلی گلریز نویسنده کتاب مینورد، در ادامه نوشته است که شهربانو اسمی فارسی است و هیچ گاه دیده نشده است انمه (ع) این گونه اسمی را به اولاد خود گذارده باشند؛ اما اهالی اعتقاد زیادی به این امامزاده دارند. یکی از خانم‌های محله می‌گوید یک‌کشب بچه‌های بی‌بی شهربانو را خواب‌دیده است. سه بچه کوچک بودند که در یک حوض آب‌بازی می‌کردند و همسایه دیگری می‌گوید که او هم یک‌کشب نوری را از بالکن خانه‌اش دیده که به سمت آن آرامگاه می‌رفته.

در جایی دیگر در کتاب مینورد اشاره شده که

